

تحلیل حکم حکومتی در فقه سیاسی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۵/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۰۹/۱۲)

دکتر عبدالزهره عیاتی

مؤلف کتب حقوقی و پژوهشگر

چکیده

حکم در اصطلاح عبارت است از این که شارع مقدس، حکمی تکلیفی یا وضعی درباره افعال انسان جعل و اعتبار کند، بدین معنا که انسان را از انجام عملی ممنوع کند و یا به انجام عملی وادار سازد (حکم تکلیفی) و یا آن که بر عمل انسان اثری مترتب کند. حکم حکومتی، احکام و قوانینی است که از جانب شارع صادر شده و در قرآن و سنت و سیره عملی معصومین علیهم السلام یافت می شود و مربوط به اداره جامعه و شئون حکومت است و وظیفه فقیه در مورد این دسته از احکام، کشف و استنباط و بعد اجرای آن احکام است. از ارکان مهم در مورد هر حکمی، صادر کننده آن حکم است. صادر کننده حکم در احکام شرعی، اعم از احکام اولیه و ثانویه، خداوند متعال است اما صادر کننده حکم حکومتی « ولی امر مسلمین » است. باید گفت که حاکم جامعه اسلامی بنا به ضرورت، اضطراراً حکم حکومتی صادر می کند و حتی می تواند موقتاً از اجرای احکام اولیه جلوگیری کند، تا اینکه ضرورت بر طرف شود و حکم حکومتی ساقط شود.

واژگان کلیدی: حکم حکومتی، شارع مقدس، رهبر، تشریع، فقه سیاسی، شیعه

بخش اول: بررسی و شناخت حکم حکومتی

حکم حکومتی دستوراتی است که زمامدار جامع مسلمین با در نظر گرفتن قواعد و قوانین اسلامی و همچنین با در نظر گرفتن مصلحت در شرایط زمانی و مکانی خاصی صادر می نماید که اطاعت و پیروی رابرای همه آحاد جامعه اسلامی واجب و ضروری می نماید و مادامی که آن شرایط پا برجا باشند حکم صادره همچنان به قوت خود باقی است

احکام حکومتی به معنای احکام سرپرستی جامعه است. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۲۳۲). صدر در تعریف احکام حکومتی می گوید: تصمیماتی هستند که ولی امر در سایه ی قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها به حسب مصلحت وقت اتخاذ می کند و طبق آنها مقرراتی را وضع نموده و به موقع به اجرا در می آورد. (صدر، بی تا، ۷۲۱). امام خمینی (ره) در تعریف حکم حکومتی می فرماید: «منظور از احکام حکومتی احکامی است که از اختیارات و ولایت مفوضه ی الهی به ولی و حاکم اسلامی ناشی می شود و در پرتو آن می تواند با توجه به مصلحت و مفسده ی ملزمه ای که تشخیص می دهد حکمی را صادر کند و یا تغییر دهد و نیز مقرراتی را وضع نماید» بنابراین احکام حکومتی شامل هر حکمی است که از سوی ولی فقیه در جهت اداره ی نظام اسلامی بر مبنای مصلحت اسلام و مسلمین صادر می گردد. (صرامی، ۱۳۸۰، ۴۶). احکام حکومتی، تصمیماتی است که حاکم، در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آن ها به حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آن ها مقرراتی وضع نموده، به اجرا در می آورد. مقررات نام برده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیر قابل تغییر و مقررات وضعی، قابل تغییر و در ثبات و بقا، تابع مصلحتی می باشند که آن ها را به وجود آورده است و چون پیوسته، زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است طبعاً این مقررات تدریجاً تغییر و تبدل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد. بنابراین می توان مقررات اسلامی را بر دو قسم دانست؛ قسم نخست احکام آسمانی و قوانین شریعت که مواردی ثابت و احکامی غیر قابل تغییر می باشند و قسم دوم مقرراتی که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته، به حسب مصلحت وقت وضع شده و اجرا می شود. (طباطبایی، بی تا، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ۸۳-۸۵).

در تعریفی دیگر حکم حکومتی عبارت است از یک سلسله از احکامی که لازمه ولایت گسترده ولی امر بر مسلمین است، به جهات مختلفی که بر او تصور دارد. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۴۱). احکام حکومتی و مقررات صادره قابل تغییر می‌باشد که به عنوان «اختیارات والی» نامگذاری گردیده اند. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۷۶). بنابراین طبق این توصیف و تعریف، احکام حکومتی، مقررات لازم الاجرا و معتبری است که «ولی امر» مسلمین طبق مصلحت وقت وضع کرده و به اجرا می‌گذارد. در این بیان، هم به «وضع» و تصویب مقررات اشاره شده است و هم به «اجرای» آنها، و هر دو در قلمرو حکم حکومتی قرار گرفته اند. نتیجه این که قانونگذاری و اجرای قوانین از جمله موضوعات حکم حکومتی است. یکی دیگر از تعاریف حکم حکومتی این گونه می‌باشد: «حکم حکومتی (ولایی)، حکمی جزئی از ناحیه حاکم است که از راه تطبیق قوانین کلی الهی بر مصادیق جزئی آنها به دست می‌آید». (مکارم، ۱۴۱۳ق، ۵۳۶/۱، ۵۳۷). برخی در تعریف حکم حکومتی چنین گفته‌اند: «حکم حکومتی، عبارت است از فرمان‌ها، دستورات، قوانین و مقررات کلی و شرعی که با توجه به مصلحت‌های کلی جامعه اسلامی، توسط رهبری جامعه، طبق اختیاراتی که شریعت به او نهاده است، صادر می‌شود». (نوایی، ۱۳۵، ۱۳۸۱). «احکام حکومتی عبارت است از فرمان‌ها و دستورالعمل‌های جزئی وضع قوانین و مقررات کلی و دستور اجرای احکام و قوانین شرعی که رهبری مشروع جامعه، با توجه به حق رهبری - که از جانب خداوند متعال یا معصومان علیهم السلام (بنابریدگاه‌های معاصر درباره ولایت فقیه) به وی تفویض گردیده است - و با لحاظ مصلحت جامعه صادر می‌کند». (صرامی، ۱۳۸۰، ۴۷). حکم حکومتی حکم صادره از ولی امر مسلمین که عبارت است از امر و نهی که امام (ع) یا نائب امام به عنوان ولی امر مسلمین صادر می‌کند. (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۱/۳۶۲). در تعریفی دیگر از فقهای شیعه حکم حکومتی این چنین بیان شده است: صدور فرمان و دستوراتی از طرف رهبری جامعه که ولی فقیه جامع الشرائط نائب امام غایب، در حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی با در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی که ملاک اصلی در صدور حکم حکومتی مصلحت جامعه است یعنی هر وقت ولی فقیه مصلحتی را برای اداره جامعه تشخیص دهد آن را جعل می‌کند. هر چند فقها بخصوص متقدمین ابواب مستقلی را در باب حکم حکومتی نگاشته بودند؛ اما اهتمام آن بزرگواران به این مقوله را می‌توان در بحثهای

جهاد، انفال، اراضی موات، قضاء، وقف، حدود، قصاص و دیات متوجه شده است و صرف اعتقاد به نیابت فقیه جامع شرائط از جانب امام زمان و واجب الاتباع بودن فرامین او، خود دال بر جایگاه مهم این عنصر مهم (حکم حکومتی) در فقه شیعی است با توجه به مطالب ذکر شده، بدرستی می‌توان دریافت که صدور حکم حکومتی از جمله اختیارات ولی فقیه جامع شرائطی است که زمام امور در جامعه اسلامی را دارا می‌باشد (نصری، ۱۳۸۷، ۲۴۱). حکم حکومتی یا حکم ولایی، احکامی اجرایی هستند که توسط رهبر مشروع جامعه اسلامی براساس مصلحت اسلام و جامعه اسلامی و نظام اسلامی صادر می‌شود، مانند دستور مربوط به انفال که از طرف حاکم جامعه اسلامی صادر می‌شود. (منتظری، مترجم صلواتی، محمود و شکوری، ابوالفضل، ۱۴۰۹، ۸/۳۸۴). نام دیگر حکم حکومتی حکم موسمی است (منتظری، رساله استفتاءات، ۲، ۱۴۳۱/۲۵۸). نتیجه این است که همان گونه که از نام حکم موسمی پیداست این حکم بنا به شرایط و مصالحی صادر گردیده است که تا زمانی که آن شرایط و ضوابط وجود دارد آن حکم دارای اعتبار است. حکم حکومتی دستورات خاصی می‌باشند که حاکم جامعه اسلامی برای اجرای احکام اولیه و احکام ثانویه وضع می‌کند مانند تشکیلات ارتش و مقررات مربوط به گذرنامه و مانند این امثال که همه آنها برای برقراری نظم در جامعه که وجوب آن از احکام اولیه اسلام است و توسط حکومت اسلامی و زیر نظر حاکم اسلامی که در دوران غیبت ولی فقیه است وضع می‌شود. (مکارم، ۲۱۵، ۱۴۲۷). بنابراین حکم حکومتی دستوراتی هستند که نسبت به مشمولین لازم الاجراست و این عمل به دلیل صدور آن از منبع مشروع و قانونی بدست می‌آید.

بخش دوم: بررسی و شناخت فقه سیاسی

مفهوم ویژه‌ای که از فقه سیاسی به عنوان دیدگاهها و ندیشه‌های حکومتی اسلام اختصاص یافته است از دیرباز با عنوانهای همانند الاحکام السلطانیه، مسائل الولايات والولایات و السیاسیات نام-گذاری گردیده است که در این اواخر به نام «فقه سیاسی» نام گرفته است، که همه این عناوین و اصطلاحات حاکی از یک مفهوم و معنای مشترک و واحد می‌باشد (منتظری، ۱۴۰۹، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۱/۱۰).

فقه سیاسی را دو نوع می‌توان تعریف کرد:

۱. فقه سیاسی، کلیه‌ی مباحث سیاسی فقه را شامل می‌شود، مثل خطبه‌های نماز جمعه، دارالاسلام، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حدود و دیات و دیگر مباحث و احکام فقهی که رنگ و بوی سیاسی دارد. این تعریف سنتی از فقه سیاسی است (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ۴۴/۲).

۲. تعریف امروزی فقه سیاسی عبارت است از: تمامی پاسخ‌هایی که فقه به سوال‌های سیاسی عصر و زمان می‌دهد، مثلاً دیدگاه فقه در خصوص انتخابات، تفکیک قوا، مشروعیت و جایگاه دستگاه اجرایی و... همه در محدوده‌ی فقه سیاسی است. حال اگر فقه سیاسی را به معنای دوم در نظر بگیریم، شامل نظام سیاسی، فلسفه‌ی سیاسی و اندیشه‌ی سیاسی می‌شود، یعنی همه‌ی این مفاهیم در تعریف فقه سیاسی گنجانده شده است (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ۴۷/۲).

در تعریف فقه سیاسی بیان شده است: «فقه سیاسی اسلام مجموعه قواعد و اصول فقهی و حقوقی است که عهده دار تنظیم روابط مسلمانان با خودشان (روابط داخلی) و ملل دیگر عالم (روابط خارجی) بر اساس مبانی دین اسلام (که قسط و عدل است و متضمن فلاح و رستگاری انسان است) که آزادی و عدالت را فقط در سایه توحید عملی می‌داند». (شکوری، ۱۳۷۷، ۵۰). فقه سیاسی که شامل مسائل مربوط به حسبه و حکومت و سیاست خارجی و جهاد و حقوق بین الملل می‌گردد. (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ۴۷/۲). گاه مسائل فقه سیاسی مربوط به اصولی است که بر اساس آن اصول، اندیشه‌ی سیاسی شکل می‌گیرد، بنابراین فقه سیاسی شامل آن دسته از مباحث حقوقی در اسلام می‌شود که تحت عناوینی چون حقوق اساسی، مفاهیم سیاسی و حقوق بین الملل و نظایر آن مطرح می‌گردد. (عمید زنجانی، ۱۳۶۷، ۴۱/۲)

امام خمینی (ره) نیز در تعریف فقه شیعه بیاناتی دارند که عبارتند از:

«حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه‌ی عملی تمامی فقه است و فقه در تمام زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه‌ی عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی

سیاسی و فرهنگی است.» (امام خمینی، ۱۳۸۱، صحیفه‌نور، ۲۱/۲۸۹). فقه سیاسی به عنوان عرصه‌ای از فقه- که در گستره‌ی زمان با تحولات و تغییرات زیادی روبه‌روست - بیش از عرصه‌های دیگر فقه، نیازمند پاسخ‌های سریع و آسان به مسائل و معضلاتی است که با آن مواجه است و استفاده از قواعد فقهی، می‌تواند بهترین راه برای رسیدن به پاسخ مناسب محسوب شود. (محمدی، ۱۳۸۲، ۴۳). در چاپ سنگی کتاب جامع العلوم، در فصل مربوط به سیاست بیان شده است که:

«جهان، بوستانی است که آبیاری آن دولت است؛ دولت سلطانی است که نگاهبان و حاجب آن شریعت است؛ شریعت سیاستی است که ملک را حفظ می‌کند.» (لمبتون، ۱۳۸۵، مترجم، محمد مهدی فقیهی، ۳۵۵) فقه سیاسی اسلام عنوانی می‌باشد که شامل بحث‌های فقهی جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، حربه، خراج، فیه، احکام سلطانی، ولایات و بویژه ولایت فقیه می‌شود. (عمیدزنجانی، ۱/۱۴۲۱، ۱۹). پس باید گفت که فقه سیاسی شامل آن دسته از مباحث حقوقی می‌شود که تحت عناوینی چون حقوق اساسی و حقوق بین الملل و نظایر آن قرار می‌گیرد. (عمیدزنجانی، ۲/۱۴۲۱، ۵۰). فقه حکومتی در معنای فقه سیاسی اسلام بیانگر احکام کلی شرعی برای اداره امور جامعه و نظام حکومت اسلامی است. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۳۸) حکم حکومتی خود بخشی از احکام سیاسی اسلام است بنابراین اصول فقه احکام حکومتی و اصول فقه احکام سیاسی تفاوتی ندارد. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۴۱). لذا باید گفت که در فقه، مباحثی تحت عنوان جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، حربه، امامت، خلافت، نصب امرا و قضات، جمع آوری مالیات، و وجوهات شرعی، مولفه‌ی قلوبهم، دعوت به اسلام، جمعه و جماعات، آداب خطبه‌ها، صلح و قرارداد با دولت‌های دیگر، تولی و تبری، همکاری با حاکمان و نظایر آن به طور مستقیم یا غیرمستقیم مطرح شده است که به آنها احکام سلطانی یا فقه سیاسی گفته می‌شود. به این ترتیب فقه سیاسی شامل آن دسته از مباحث حقوقی می‌شود که تحت عناوینی چون حقوق اساسی، حقوق بین الملل و نظایر آن مطرح می‌گردد. (ایزدی، ۳۴، ۱۳۸۷). در تاریخ اندیشه‌های اسلامی، تفکر سیاسی در زمینه ضرورت ایجاد حکومت عدل الهی، بر این اندیشه قرآنی متکی است که بندگان صالح خداوند زمین را به ارث خواهند برد. (انبیاء/۱۰۵). اندیشه

سیاسی مبتنی بر نظر ولایت فقیه امام خمینی (ره) بعد از شکل‌گیری ذهنی توسط خبرگان منتخب مردم، در قالب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درآمد، و جمهوری اسلامی را به عنوان نظام مبتنی بر مبانی فقه سیاسی به جهان عرضه کرد. (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱/۲۳). در حکومت جمهوری اسلامی ولایت فقیه به عنوان عنصر اساسی فقه سیاسی و روح حکومت اسلامی و پایه اصلی تفکر سیاسی شناخته می‌شود. (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱/۲۳). اسلام، در حوزه عبادات و احکام که صبغه تعبدی آنها زیاد است و عقل متعارف از ادراک خصوصیات آنها عاجز است، تمامی کلیات و جزئیات را بیان فرموده است اما در سایر حوزه‌ها مانند اقتصاد، سیاست، کشاورزی، دامداری، و... فقط خطوط کلی را بیان فرموده است و اجتهاد در جزئیات را در این حوزه‌های مورد نیاز حکومت که در رأس آن فقیه جامع الشرایطی است را به تعقل واگذار نموده است و البته که عقل یکی از دو منبع دین است.

قوانین مصوب در نظام سیاسی دوگونه است:

۱. مطابق و همسان با شریعت. مثل اینکه در قوانین، شرابخوری و... ممنوع باشد. در این مورد و موارد مشابه تخلف از قانون، مسلماً ارتکاب گناه و معصیت محسوب می‌شود، زیرا نافرمانی و سرپیچی از دستور شرعی صورت گرفته است. (لمبتون، مترجم محمد مهدی فقیهی، ۱۳۸۵، ۴۰).

۲. قانون مصوب به صورت عینی در شرع نباشد، بلکه بادی مصلحت گرایانه وضع شده باشد، مانند قوانین راهنمایی و رانندگی. در اندیشه امام خمینی (ره) تخلف از هرگونه قانون (حتی در حد رعایت عبور از چراغ راهنما) معصیت و خلاف شرع می‌باشد. (همان). فقه سیاسی پایه اصلی حقوق سیاسی و عمومی، مقررات مربوط به نظام سیاسی، حدود و اختیارات و وظائف امام امت است و مسائل حقوقی اساسی در اسلام، گاه در سطح بالاتر از مقوله حقوقی، بصورت جزئی از جهان بینی و عقاید اسلامی مطرح می‌گردد. (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱/۲۳). فقه سیاسی پاسخ‌گوی سوالات در هر زمانی است و این بدان دلیل است که فقه شیعه پاسخ‌گوی سوالات سیاسی هر عصری می‌باشد. مثل دیدگاه فقه در مورد انتخابات، نظارت نهادهای بر قدرت

سیاسی و... که روش استنباط و متد آن همان فقه سنتی بوده اما سوالات مطرح شده در این حوزه جدید است و به تبع آن پاسخ‌های جدید می‌طلبد. (ایزدهی، ۱۳۸۷، ۳۵). فقه سیاسی اسلام، مجموعه قواعد و اصول فقهی و حقوقی است که عهده دار تنظیم روابط مسلمانان با خودشان و ملل غیر مسلمان دنیا براساس مبانی قسط و عدل بوده و تحقق فلاح و آزادی و عدالت را منحصرأ در سایه توحید، عملی می‌داند. (ایزدهی، ۱۳۸۷، ۳۵). بنابراین نتیجه می‌گیریم که فقه سیاسی عملاً دو بخش عمده را در بر می‌گیرد:

۱. اصول و قواعد مربوط به سیاست داخلی و تنظیم روابط درون امتی جامعه اسلامی

۲. اصول و قواعد مربوط به سیاست خارجی و تنظیم روابط بین الملل و جهان اسلام.

بنابراین فقه سیاسی بیشترین میراث فکری خط توحیدی را سرمایه اندیشه و تحقیق خود قرار داده و همه تلاش فکری محققان بزرگ عرصه فقه را برای دست یابی به حکومت مطلوب و اصول و مبانی آن به کار گرفته است. (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ۱ / ۱۷) در فقه سیاسی منابعی مانند ۱. قران ۲. سنت ۳. اجماع ۴. عقل به عنوان ادله کشف قواعد حقوقی و وحی به عنوان منبع اصلی تأسیس و مشروعیت این قواعد شناخته می‌شود. (عمید زنجانی، ۱۳۸۳، ۱ / ۴۸). با توجه به آنچه آورده شد می‌توان گفت که فقه سیاسی عهده دار تنظیم و هدایت روابط سیاسی مسلمین با خویشان و نیز دیگر ملل و جوامع غیرمسلمان است. (شکوری، ۱۳۷۷، ۵۰).

بنابراین فقه سیاسی دو بخش اساسی دارد:

۱- اصول و قواعد مربوط به سیاست داخلی و تنظیم روابط جامعه اسلامی .

۲- اصول و قواعد مربوط به سیاست خارجی و تنظیم روابط بین الملل و جهان اسلام.

ولایت: ولایت باکسره واو به معنای یاری کردن و با فتحه واو به معنای سرپرستی است. و همچنین گفته شده که این واژه باکسره واو و با فتحه واو مانند دلالت و دلالت است که اولی اسم و دومی مصدر است و حقیقت این کلمه، سرپرستی و عهده دار بودن کاری است. ولایت

واژه ای عربی است که از کلمه ولی گرفته شده است. ولی در زبان عربی، به معنای آمدن چیزی به دنبال چیز دیگر است؛ بدون آن که فاصله ای در میان آن دو باشد که لازمه چنین توان و ترتبی، قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است. لذا این واژه با هیئت‌های مختلف (به فتح و کسر) در معانی «حبّ و دوستی»، «نصرت و یاری»، «متابعت و پیروی»، «سرپرستی» اعمال شده است که وجه اشتراک همه این معانی، قرب معنوی می‌باشد. (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ۱۲۲)

مفهوم ولایت در اداره سیاسی جامعه اسلامی و تعیین کردن خط و مشی سیاسی امت و دولت اسلامی، رهبری سیاسی می‌باشد و جهت دهنده به حرکت‌های سیاسی و کنترل کننده شتاب آن لازمه خلیفه، وارث، امین حاکم و حجت بودن فقیه است و این نوع ولایت و رهبری تعبیری است که امیرالمومنین در مورد امامت، آن را با کلمه قطب بیان فرمودند. (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱، ۳۶۱/۲).

از مجموعه نظرانی که در رابطه با واژه ولایت مطرح شد، نتیجه گرفته می‌شود که این واژه در رابطه با سرپرستی و حکومت است که معنای ریشه این کلمه یعنی نزدیکی در آن لحاظ گردیده است و از همین جهت بر امیر و والی گفته می‌شود که او از طریق امارت و سلطنت، خود را نزدیک به مردم می‌داند و از طریق یاد شده خود را به مردم نزدیک می‌داند و از این طریق با آحاد مردم ارتباط و قرابت پیدا می‌کند. یعنی والی با دستورات خود ادعای دوست داشتن مردم و یاری رساندن آنها را دارد و یا انتظار دارد که او را دوست داشته و یاری نمایند. (سیداشرفی، ۱۳۸۹، ۲۵)

ولایت در قرآن: ولایت در قرآن به معنای سرپرست و اداره کننده می‌باشد. (سیداشرفی، ۱۳۸۹، ۲۶) «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الى النور» خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از تاریکیها به سوی نور ایمان خارج می‌کند. بقره/۲۵۷

«و مالکم من دون الله من ولی ولا نصیر»

شما راجز خدا سرپرست و یاری کننده ای نیست. عنکبوت/۲۴

«ولا یستطیعون یملّ هوفلیمیل ولیّه بالعدل»

یا اگر نمی تواند مطلب را املا کند پس سرپرست او املا نماید. بقره/۲۸۲

ولایت در کلام معصومین: واژه ولایت در مباحث مختلف فقهی به معنای مصطلح و عرفی آن، یعنی حاکم، سرپرست و مدیر به کار رفته است اگر چه در موارد مختلف، نحوه کاربرد آن متفاوت است. این واژه در مواردی در قالب ولایت در احکام انتظامی، سیاسی و مالی اسلام، به معنا مدیریت امور جامعه که همان حکومت و کشورداری است به کار رفته و در مواردی در قالب اداره امور و اموال یتیمان، سفهاء، مجانین و صغار بر فقیه اطلاق گردیده است؛ بنابراین می توان گفت که اداره امور نامبرده از شئون حکومت داری است. زیرا از آنجا که اداره امور جامعه و افراد آن به عهده حاکم است، سرپرستی این افراد و امور متعلق به آنها از مصادیق حکومت و حاکم بودن است. (سیداشرفی، ۱۳۸۹، ۳۰) واژه ولایت در کلام فقهای شیعه به معنای حکومت و تدبیر امور جامعه می باشد. ولایت و سرپرستی فقیه جامع الشرایط بر امور صغار و مجانین جامعه به دلیل حق ولایت و سرپرستی ایشان بر خردمندان جامعه می باشد همانطور که پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) به این دلیل که ولی امر خردمندان جامعه بوده اند نسبت به صغار و مجانین و... نیز ولایت دارند و ولایت فقیه حاکم بر جامعه بر صغار و مجانین در پرتو ولایت ایشان بر خردمندان می باشد (سیداشرفی، ۱۳۸۹، ۳۹) با فحص و جستجو در کلام معصومین(ع) روشن می شود که واژه ولایت به معنای صاحبان امر، حاکمان و مانند این موارد آمده است، خصوصاً در بیانات امام علی(ع) در نهج البلاغه ۱۸ بار ولأه جمع والی، ۱۵ بار ولایت و ولایات ۹ بار به کار رفته، که در تمامی این موارد، به معنای امارت و حکومت می باشد. (سیداشرفی، ۱۳۸۹، ۲۷).

۱. در نامه دهم از نهج البلاغه امام علی(ع) این گونه معاویه را مورد خطاب قرار می دهد:

«و متی کنتم یا معاویة ساسة الرعیة و ولأه أمر الله».

ای معاویه، از کی تدبیرگر مردم و حاکم بر سرنوشت امت بوده ای؟

۲. «والله ما كانت لی فی الخلافة رغبة ولا فی الولاية اربة» (نهج البلاغه، خطبه ۲۵).

به خدا سوگند که مرا در خلافت، رغبتی و در حکومت، حاجتی نبوده است.

۳. «عَنْ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ مَانُودٍ بِالْوَلَايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ».

فضیل از قول امام باقر (ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: اساس و بنیان اسلام بر پنج چیز قرار گرفته است، نماز، زکات، روزه، حج، و ولایت (حکومت) و به هیچ یک از این امور آن گونه که برای ولایت در روز غدیر فریاد زده شده است، فریاد زده نشده است.

بخش سوم: ضوابط و محدودهای حکم حکومتی در فقه شیعه

۱. محدوده و قلمرو حکم حکومتی

دستوراتی که از سوی فقیه صادر می‌گردد به چند صورت قابل تصور است. (امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳۶۹، ۱۷۰/۲۰). با بررسی هر یک از این موارد می‌توان به محدوده و قلمرو حکم حکومتی و موارد اتفاق و اختلاف در آن را آشکار نمود: صدور احکام جزئی در زمینه‌ی تنظیم نهاد های اجتماعی، نصب و عزل کارگزاران، تصویب طرح ها و برنامه ها و سایر تصمیماتی که در جهت اداره جامعه انجام می‌گیرد. در چنین مواردی که از مباحات محسوب شده و هیچ گونه امر الزامی در مورد آنها وجود ندارد، اگر ولی فقیه حکم کند ایشان نافذ است، زیرا این امور از اموراتی است که - بنا به قول ولایت عامه فقیه یا از باب حسبه - در اختیار فقیه حاکم است.

۲. خصوصیت های حکم حکومتی

۱. صدور از حاکم اسلامی: از آن جا که حکم حکومتی توسط حاکم اسلامی انشاء می‌شود، بدون فرض وجود حاکم جامع الشرایط، فرض وجود حکم حکومتی ممکن نیست. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۶۹)

۲. تغییر: حکم حکومتی که بر اساس تشخیص مصلحت و به ملاحظه زمان و مکان و تشخیص موضوع صادر می‌شود، و این محدودیت زمانی و مکانی از شرایط صدور حکم حکومتی است که در احکام ثابت اسلام نیست. (همان)

۳. ابتناء بر مصلحت: ابتناء بر مصلحت به معنای ابتناء بر همان مصلحت اهم است و حاکم در صدور این گونه احکام تراحم ملاکات راملاحظه می‌کند و برخی را بر برخی ملاکات دیگر ترجیح می‌دهد و در تشخیص این ترجیح به معرفی شرع از ملاکات و ترجیح برخی بر ملاکات دیگر رأی می‌دهد و زمانی که مصداق حکم اهم را یافت، حکم را صادر می‌کند. (همان، ۷۰)

۴. تعیین در حوزه اجتماعی: احکام کلی الهی، گاه جنبه شخصی و فردی محض دارند و گاه آثار اجتماعی دارند. ولی از آن جا که احکام حکومتی در فرض وجود حکومت مشروع برای حاکم. لزوم انتظام بخشی به امور جامعه است، حاکم در مواردی حکم می‌کند که تاثیر اجتماعی برای آن قابل ملاحظه باشد. (همان)

۵. حکم حکومتی در زمره احکام متغیر اسلام است، به لحاظ این که صدور از حاکم مشروع، حکم شرعی خوانده می‌شود و به لحاظ نفس حکم نیز حکم شرعی خوانده می‌شود؛ به این دلیل که مشروعیت حکم جدای از مشروعیت منبع صدور حکم نیست، مثلاً تحریم تنباکو از سوی میرزای شیرازی در زمان خود و در همان شرایط صدور، حکم شرعی خوانده می‌شد به این دلیل که ادله صدور حکم در همان شرایط وجود داشته است. (همان، ۷۲)

بخش چهارم: تفاوت حکم حکومتی با فتوا

حکم حکومتی دستورات صادره از طرف حاکم جامعه اسلامی است و برای همه افراد که در محدوده ی آن حکم قرار می گیرند لازم الاجرا می باشد در حالیکه فتوا عبارت است از اخبار فقیه از حکم ثابت در شرع مقدس، لذا فتوای صادره بر مقلدین فقیه الزام ایجاد می‌کند، این در حالی است که حکم حکومتی بر همه افراد که فقها را هم در بر می‌گیرد الزام آور

است. (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ۲۴۷). دلیل امر بالا این است که حاکم جامعه مسلمین علاوه بر امر فقاہت دارای امتیازات بالای دیگری است که با توجه به شرایط لازم متصدی حاکمیت مسلمین گردیده است و بنابراین دستورات ایشان برای همه آحاد جامعه واجب الطاعه است. در مواردی که حکم حکومتی با فتوای مراجع دارای تعارض باشد حکم حکومتی که براساس نظر حاکم جامعه اسلامی است اصل محسوب می شود و به طور کلی حاکم جامعه اسلامی در جهت مصالح عمومی و حفظ نظم، مقرراتی وضع می نماید. (منتظری، بی تا، رساله استفتاءات، ۲/۲۴۱) صاحب جواهر تفاوت حکم حکومتی و فتوا را بدین گونه بیان نموده است:

حکم عبارت است از انشایی که برای نفوذ بخشیدن و اجرایی کردن حکم شرعی یا وضعی یا موضوع هر یک از آنها در مواردی خاص از سوی حاکم و نه از سوی خداوند متعال، صادر می شود. در مقابل فتوا یعنی خبر دادن از آن حکم شرعی که نزد خداوند ثابت است و به موضوع کلی تعلق می گیرد؛ مانند این که گفته می شود خمر نجس است. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۲۵). از آن جا که حکم حاکم نافذ است. همه مردم حتی مراجع باید از آن پیروی کنند زیرا ادله حجیت و نفوذ حکم حاکم آنان را نیز شامل می شود. بنابراین حتی هیچ فقیهی نمی تواند اجتهاد و فقاہت خود را بهانه ای برای تخلف از حکم حاکم قرار دهد تا چه رسد که با حکم او مقابله کند و در مقابل آن بایستد. امام خمینی (ره) در این باره می گویند: بر فقهای عادل واجب کفایی است که برای تشکیل حکومت اقدام کنند. اگر یکی از آنان موفق به تشکیل حکومت شد بر دیگر فقهاء واجب است از او پیروی کنند. (امام خمینی، بی تا، البیع، ۲/۴۶۶-۴۶۵) فتوای دیگر فقهاء تا بدان جا که به رفتار فردی و زندگی خصوصی افراد مربوط می شود قابل اجراء است ولی وقتی که ناظر به حل مسائل و مشکلات اقتصادی اجتماعی باشد برای این که نظام واحدی بر جامعه حاکمیت پیدا کند فتوا و حکم فقیه حاکم باید اجراء شود. زیر در جامعه اگر همه فتاوی رسمیت و قابلیت اجرایی مساوی داشته باشند نظام جامعه به هرج و مرج و وحدت و انسجام آن به پراکندگی مبدل می شود. البته در کنار حکم حاکم دیگر فقهاء و همه صاحب نظران می توانند نقطه نظرهای خود را درباره حل مشکلات اجتماعی با آزادی کامل و به دور از جو سازی بر جامعه عرضه کنند تا در جامعه زمینه رشد افکار و اندیشه ها و

شکوفایی استعدادها و پیدایش احساس مسئولیت نسبت به جامعه و مشکلات اجتماعی فراهم گردد. دیدگاهها و طرحهایی که ارائه می کنند اگر چه در هنگام صدور مورد اجراء قرار نگیرد ولی در صورتی که جالب و کامل باشد به تدریج در جامعه جا باز خواهد کرد. در اعمال فردی که هیچ ارتباطی به مسائل اجتماعی ندارد مقلدین آزادند از هر مجتهدی که دارای شرایط نظر و افتا باشد پیروی کنند. در این حوزه هرگاه دو فتوای متفاوت از دو فقیه صادر شد باید فتوای اعلی را به کار بست و اگر اعلی در کار نبود آن که تقوایش فزونی است گزینش می شود. اگر هر دو از حیث علمی و اخلاقی مساوی باشند مراجعه به فتوای هر یک از آنان منعی ندارد. مکلف مخیر است. بر این اساس اظهار نظر و ارائه فتوا و عمل به آن تا بدان جا آزاد است که فتنه انگیز و فساد آفرین نباشد و مانع بسط و گسترش حکم حاکم نگردد ولی وقتی که با حکم حاکم که فرمان ویژه ای است در راستای اداره کشور و حلّ و فصل امور در افتاد باید ور بیفتد و اجازه ظهور و بروز نیابد که نظم و انسجام جامعه بر هر چیزی مقدم است. تراحم یا نقض حکم اگر با فتوا و نظر دیگری صحیح باشد شخص سومی نیز باید بتواند با نظر و حکم دومی به مقابله برخیزد و... این با روح اسلام و مذاق شارع ناسازگار است. این مسأله از مسائل مسلمی است که نه تنها بر اساس نصوص اسلامی بلکه از باب ضرورت عقلی فقهاء اسلام در آن اتفاق دارند. تا آن جا که اختلال نظام را از ادله حاکم بر سایر احکام و مقررات اسلامی به شمار آورده اند. قوام استنباط فقهی به کشف است، حال آن که قوام حکم حکومتی به انشاء و جعل و تنفیذ است. فقیه در مقام فتوا و استنباط نه حکمی را جعل می کند و نه آن را تنفیذ می کند. فقیه کشف می کند که نماز عشاء واجب است و یک تنفیذ بیشتر ندارد و آن این که بعد از نماز مغرب خوانده شود. بنابراین در نحوه ی تنفیذ حکم شرعی و نیز در اصل وجود آن حکم، فقیه دخالتی ندارد و تنها کاشف از محتوی شریعت می باشد. (اسلامی، ۴۱، ۱۳۸۷). حکم حکومتی دارای عنصر جعل و تنفیذ است، فقیه جامع الشرایط جعل حکم می کند و نحوه ی تنفیذ حکم نیز منسوب به اوست. به عنوان مثال اگر ولی امر بنا به تشخیص مصلحت، خرید کالایی را ممنوع و یا تجارت با کشوری را حرام اعلام کند، حکم حکومتی کرده نه استنباط فقهی. (همان). و در هر موردی حکمی از احکام موجب اختلال نظام گردد آن را منتفی و به عنوان ثانوی آن را بی اثر تلقی کرده اند. موارد بسیاری از این نوع استدلال را می توان در کتب

فقهی مشاهده کرد. از بیان فوق چنین برداشت می شود که: اگر در برابر احکام قضایی حاکم مخالفت و اختلاف نظر برای فقهای دیگر راه داشته باشد در حکم حکومتی جای چنین چیزی نیست. البته در همان جا هم حکم حاکم نسبت به همگان حتی فقیه نافذ و غیر قابل مخالفت است زیرا در مقبوله عمر بن حنظله شرط قضاوت حاکم این نبود که هیچ یک از طرفین نزاع فقیه جامع الشرایط نباشند. اصولاً نزاع نیاز به فصل خصومت دارد و چنین نیست که همیشه طرفین دعوا افراد غیر فقیه باشند بلکه گاهی فقیه جامع الشرایط با کسی دیگر اختلاف و مرافعه پیدا می کند. در این جا فصل خصومت اقتضاء دارد که حکم حاکم علاوه بر طرفین به سایرین نیز نافذ باشد و کسی حق مخالفت با آن را نداشته باشد.

شهید اول در تفاوت حکم و فتوا این چنین توضیح داده اند: اگرچه فتوا و حکم هر دو به یک معنا اخبار از حکم الهی است، ولی «فتوا» مجرد اخبار از خداوند متعال است، به این که در فلان قضیه حکم شرعی چنان است؛ این در حالی است که «حکم» انشای اطلاق یا الزام در مسائل اجتهادی و غیر اجتهادی برای مصلحت امور معاش مردم با وجود تقارب مدارک و وقوع نزاع است. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۲۵). در تفاوت بین فتوا و حکم حکومتی باید گفت که حکم حکومتی به دلیل آن که در شرایط ویژه زمانی و مکانی صادر می گردد مقطعی است و تا زمان وجود آن شرایط قابلیت اطاعت دارند. (همان، ۱۷۳). فقیه، حکم صادر می کند؛ نه آن که از حکم شارع در مسئله خبر دهد و پرده از آن بردارد. بنابراین، قوام و جوهره استنباط فقهی که در حکم ثانوی نیز وجود دارد به کشف کردن حکم می باشد؛ در صورتی که حکم حکومتی بر اساس انشاء جعل و تنفیذ صادر می گردد. بنابراین، «حکم حکومتی» و «فتوا» تفاوت جوهری و ماهوی با یکدیگر دارند. فقیه در فتوا و استنباط، نه حکمی را جعل و نه آن را تنفیذ می نماید. فقیه کشف می کند که به عنوان مثال ازدواج در شرایط عادی مستحب است، اما در شرایط خاص مانند واقع شدن در مفسده، وجوب پیدا می کند. فقیه، احکام اولی و شرایط و عناوین ثانوی و گونه های تغییر حکم اولی را در شریعت رصد می کند و به بیان آن می پردازد. او دیگر هیچ دخالتی در اصل وجود حکم و تنفیذ آن ندارد و تنها درک کننده و کاشف از محتوای شریعت است. اما این در حالی است که حکم حکومتی دارای عنصر جعل و تنفیذ می باشد و نحوه

تنفیذ حکم نیز منسوب به اوست. تفاوت دیگر حکم حکومتی با فتوا (چه حکم اولی و چه حکم ثانوی) آن است که حکم حکومتی درباره تمامی مردم حتی فقیهان دیگر نیز حجت است و همگی باید بدان گردن بنهند، اما در مورد فتوا، تنها مقلدین یک فقیه لازم است آن را رعایت کنند.

امام خمینی؛ در این باره می‌فرماید: حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود و همه علماء بزرگ ایران جز چند نفر از این حکم متابعت کردند. حکم قضائی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان ثانوی این حکم حکومتی را صادر فرمودند و تا عنوان وجود داشت این حکم نیز بود، و با رفتن عنوان، حکم هم برداشته شد. مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد دادند البته اسم آن دفاع بود و همه علماء تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود. (امام خمینی، ولایت فقیه، ۱۲۴، ۱۴۲۳). حکم حکومتی حد میانه ای نسبت به حکم افتایی و حکم قضایی دارد؛ چون حاکم اول باید تشخیص دهد که این موضوع دارای مصلحت است و آن گاه حکم صادرکند، ولی این حکم در شرایط خاص و مکان و زمان خاص است و تفاوتش با فتوا در همین مقطعی بودنش است. ویژگی احکام حکومتی، تعیین حدود تصرفات هر کس و نظم دهی به امر جامعه براساس دستورهای اسلام و مصالح موردنظر شرع است. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۲۷).

بخش پنجم: تفاوت حکم حکومتی با حکم قضائی

حکم قضائی حکم جزئی منطبق با احکام شرع است که برای احقاق حقوق افراد صادر می‌شود؛ در حالی که حکم حکومتی عبارت است از انشاء حکم درباره آنچه که به مصالح عمومی مسلمانان در جهات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مربوط می‌شود. بنابراین حکم حکومتی در طول احکام شرع است بدین معنا که از قلمرو احکام شریعت خارج نمی‌باشد. (جوادی آملی، ولایت فقیه، ۲۴۷). با توجه به این که پیروی از حکم حکومتی صادر شده از

جانب رسول خدا (ص) و امامان (ع) بر همه مسلمانان واجب است؛ بر همین مبنا چون ولایت فقیه نائب امام (ع) در زمان غیبت است اطاعت از حکم حکومتی ولی فقیه جامع الشرایط واجب است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۲۴۷). دلیل این امر نصب ولی فقیه توسط امام معصوم (ع) می باشد که روایات و دلیل نقلی معتبر دال بر مسلم و قطعی بودن این امر می باشند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۳۶۱).

بخش ششم: تفاوت حکم حکومتی با حکم اولیه و ثانویه

در این بخش به فرق میان احکام ثابتی که به موضوع معینی تعلق می گیرد و همچنین احکامی که به جهت عارض شدن حالات خاص (ثانویه) با احکامی که باتوجه به مصلحت اسلام و مسلمین وضع می شود پرداخته می شود.

۱- احکامی که پیامبر (ص) و امیرالمومنین در دوره‌ی زمامداری خود برای نظم بخشیدن به جامعه خود صادر می کردند، احکام حکومتی نام دارند و احکام حکومتی عمدتاً به یک کبری کلّیه، که شامل احکام اولیه و ثانویه است باز می گردد، به بیانی دیگر احکام حکومتی در طول احکام اولیه و ثانویه است و در عرض آنها نمی باشد. (مکارم، ۱۲۴۲۷، فقه فتاوی، ۵۶۳/۳).

۱-۱ احکام حکومتی، احکامی جزئی برای اجرای احکام کلی الهی هستند در صورتی که حکم اولیه و ثانویه، خود حکم کلی هستند. (جمعی از پژوهشگران، ۳، ۱۴۲۱/۳۶۲).

۱-۲ احکام حکومتی بحثی موضوعی هستند؛ زیرا این احکام از راه تطبیق کبرای حکم اولیه یا ثانویه بر مصادیق آنها بدست می آید؛ در حالی که بحث حکم اولیه و ثانویه بحثی موضوعی نیست؛ و فقیه این نوع احکام را از منابع شرع استنباط می کند. (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۱، ۳۶۴/۳).

۱-۳ حکم حکومتی در طول احکام اولیه و ثانویه می باشد و در عرض آنها نمی باشد تا بحث تعارض با آنها پیش بیاید. (جمعی از پژوهشگران، ۳، ۱۴۲۱/۳۶۲).

۲- دیدگاه امام خمینی (ره) در مورد تفاوت حکم اولیه و حکم حکومتی به شرح زیر می باشد.
(امام خمینی، بی تا، کتاب البیع، ۲/ ۶۵ و ۶۶).

۲-۱- تشخیص مصلحت در احکام اولیه بر عهده شارع و در احکام حکومتی بر عهده ولی امر است.

۲-۲- مرجع تشخیص و اجرای احکام حکومتی تنها فقه حاکم است بخلاف حکم اولی

۲-۳- احکام اولی دایمی و غیر قابل تغییر است و احکام حکومتی قابل تغییر می باشد.

۲-۴- احکام حکومتی بر محور مصالح عام اجتماعی - دینی است.

۲-۵- حکم حکومتی از مقسم تقسیم احکام به اولیه و ثانویه خارج و در طول آن است و در محتوای خود خارج از دو قسم اولی و و ثانوی نیست. تمایز احکام اولیه الهیه با احکام حکومتی، در امد و اجل آن است. احکام اولیه الهیه، براساس مصالح کلی و دائمی وضع شده اند، از این روی ثابت و تغییر ناپذیرند؛ ولی احکام حکومتی چون براساس مصالح مقطعی وضع شده اند، تغییر پذیرند. امام خمینی (ره) در تمایز شؤون مختلف پیامبر (ص) و همچنین تمایز احکام اولیه از احکام حکومتی، مطالبی دارند که به شرح زیر است: اوامر و نواهی پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع)، در احکام الهی، ارشادی است و همانند اوامر فقها نسبت به مقلدان خود می باشد. مخالفت مردم در این موارد، مخالفت باخدا به شمار می آید، و مخالفت با پیامبر (ص) و ائمه و یا فقهاء محسوب نمی شود. دستور پیامبر (ص) به اعتبار رهبر متغیر از فرمانی است که وحی الهی را ابلاغ می کند، بلکه اوامر مستقل و همانند احکام الهی اطاعت از آن واجب می باشد. هر روایتی از پیامبر (ص) و یا علی (ع) با الفاظی همچون: قضی، حکم، امر و امثال آن بیان شده، حکم شرعی نیست بلکه اوامر سلطانی و قضایی آنان به شمار می رود. شاید گفته شود: واژه (امر) بر حکم سلطانی و واژه (قضی) بر فصل خصومت و حکم قضایی دلالت دارد. و واژه (حکم) با قرینه مشخص می شود که مقصود کدام است. حمل این الفاظ بر غیر آن احتیاج به قرینه دارد و اراده غیر آن مجاز است. (امام خمینی، ۱۳۸۵،

الرسائل، ۵۰-۵۵). امام خمینی (ره) معتقد است که: پیامبر (ص) و علی (ع) به غیر از الفاظ مذکور نیز اوامر قضایی و حکومتی خود را صادر کرده اند که در این گونه موارد به قرینه حال و یا مقام باید آنها را شناخت. از باب نمونه: اگر پیامبر اکرم (ص) فرمود: (انت رئیس الجیش فاذهب الی کذا) به قرینه مقام، حمل بر احکام حکومتی می کنیم. ایشان پس از بیان این ضابطه کلی، روایاتی را که مشتمل بر احکام حکومتی می باشد را بیان کرده است. (امام خمینی، ۱۳۸۵، الرسائل، ۵۰-۵۵). امام خمینی در سخنان فوق به مطلب مهم و اساسی دیگری اشاره کرده و آن این که: مصالح جامعه اسلامی بر دو نوع مصلحت کلی و اساسی است.

۱- مصالح کلی و دائمی غیر محدود به زمان و مکان و جامعه خاص

۲- مصالح مقطعی محدود به شرائط خاص زمانی و مکانی و قومی.

مصالح کلی و دائمی از طرف پیامبر (ص) به عنوان وحی بدون کم و کاست به مردم ابلاغ گردیده است. اما تأمین مصالح مقطعی به عهده حاکم اسلامی گذارده تا مصالح مقطعی جامعه را تأمین و مفسد آن را برطرف کند. باید گفت که مصلحت اندیشی حاکم در مرحله اجراء رخ می نماید. حاکم اسلامی با مقدم داشتن اهم بر مهم به رفع تراحم می پردازد و حکم اهم را، از باب مصلحت، مقدم می دارد. در حوزه اجراء که تراحمها پدیدار می گردد از حوزه استنباط جداست. از این روی حکم حاکم با ادله احکام سنجیده نمی شود تا مسأله تقیید و تخصیص و ... طرح گردد. چون این عناوین راجع به اثبات اصل حکم در مقام استظهار از ادله است. بنابراین طرح احکام حکومتی به عنوان یکی از منابع قانونگذاری در اسلام بی مورد و بی خاصیت نمود پیدا می کند. حاکم اسلامی، حق کاستن و یا افزودن حکمی را ندارد. وظیفه او، به هنگام تراحم، مقدم داشتن اهم است. مثلاً، اگر حاکم اسلامی، به حرمت و یا حلیت چیزی حکم داد، این به معنای جلوگیری موقت از اجرای حکم اباحه و یا حرمت و عمل به اهم می باشد. ادله نفوذ و مشروعیت حکم حاکم مشروعیت احکام حکومتی، از جعل ولایت نشأت می گیرد. جعل ولایت، برای حاکم چنین اقتضا دارد. اگر حاکم حق امر و فرمان نداشته باشد، جعل حکومت و ولایت عبث خواهد بود. (فیض الاسلام، نهج البلاغه، خطبه ۲۷). بنابراین،

حاکم اسلامی و دیگر مسئولان و کارگزاران وی، در صورتی می توانند اعمال ولایت کنند که مردم سر در خط فرمان آنان داشته باشند. اداره امور امت با وجوب اطاعت از حاکم اسلامی لازم و ملزوم یکدیگرند. تصمیمات حکومتی و مقرراتی که ولی امر برای پیشرفت فرهنگ و زندگی مردم وضع می کند در عین لازم الاجرا بودن، شریعت و حکم خدایی شمرده نمی شود. اعتبار این گونه مقررات نیز طبعاً تابع مصلحتی است که آن را ایجاب کرده است و به محض از میان رفتن مصلحت از میان می رود. اما احکام الهی، که متن شریعت است، برای همیشه ثابت و پایدار باقی می ماند و کسی، حتی ولی امر حق این را ندارد که آنها را به مصلحت وقت تغییر دهد یا بنا به مصالحی آنها را الغا کند. (طباطبایی، بی تا، بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، ۷۱-۸۹).

بخش هفتم: ماهیت حکم حکومتی

آیا احکامی که از سوی فقیه حاکم صادر می شوند حکم اولی محسوب می شوند یا حکم ثانوی؟ منظور از حکم اولی این است که تعلق حکم شرعی به موضوعات، مقید به قیودی مانند اضطرار و اکراه و حرج و... نباشد. در این صورت حکمی که برای آن قرار داده می شود «حکم اولی» نام دارد. در صورتی که موضوع مقید باشد حکمی که به آن تعلق می گیرد «حکم ثانوی» نام دارد. (مکارم، ۱۴۱۳۳ ق، انوار الفقاهه، ۵۴۰/۱)

در این زمینه، سه دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول: حکم حکومتی، حکمی اولی است. امام خمینی (ره) در یکی از سخنان خود می فرماید: «ولایت فقیه و حکم حکومتی، از احکام اولیه است». (خمینی، ۱۳۷۰، صحیفه نور، ۱۷۴/۲۰). ایشان درباره ی ثانوی نبودن احکام حکومتی می گوید: «احکام ثانویه، ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد...». (خمینی، ۱۳۷۰، صحیفه نور، ۲۰۲/۲۰۰).

دیدگاه دوم: احکام حکومتی، احکامی ثانوی هستند. شهید صدر معتقد است احکامی که ولی امر در حیطه ی منطقه الفراغ صادر می کند به عنوان ثانوی است. برخی از فقها معاصر نیز که قلمرو حکم حکومتی را محدود به وجود عناوین ثانویه می دانند حکم حکومتی تنها در این

موارد معتبر می‌دانند، لکن اشاره‌ای به ثانویه بودن حکم حکومتی ندارند (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۲ق، ۱۵). به تعبیر دیگر اگرچه حکم حاکم بر مبنای عنوان ثانوی صادر شده است اما این به معنای ثانوی بودن آن حکم نیست بلکه حکم حاکم تنها در مقام تطبیق احکام ثانوی بر موضوعات آن می‌باشد به همین جهت برخی فقها با این که مبنای حکم حکومتی را عناوین ثانویه می‌دانند اما آن را از احکام ثانویه ندانسته‌اند. (مکارم، ۱۴۱۳ق، انوارالفقاهه، ۵۳۶/۱).

دیدگاه سوم: احکام حکومتی نه از احکام اولیه است و نه از احکام ثانویه. برخی از فقها معتقدند که حکم حکومتی در ردیف احکام شرعیه نیست تا این که به اولی و ثانوی متصف شوند، بلکه احکام حکومتی در طول احکام اولیه و ثانویه است و ماهیتی صرفاً اجرایی دارد و در واقع ولی فقیه دستور اجرای هر یک از این دو را با توجه به مصالح صادر می‌کند. بنابراین اگر حکم حکومتی در موردی که عناوین ثانویه صدق می‌کند صادر شود حکم فقیه در این مورد به معنای تطبیق آن احکام بر موضوعاتشان است و لذا حکم شرعی جدیدی نیست و اگر حکم حکومتی در مورد رفع تراحم مصلحت نظام با سایر احکام شرعیه باشد - بنا به قول به آن - اگرچه در این مورد حفظ نظام از احکام اولیه است لکن بدین معنا نیست که حکم حکومتی مبتنی بر آن نیز از احکام اولیه باشد. (مکارم، ۱۴۱۳ق، انوارالفقاهه، ۵۳۶/۱).

بخش هشتم: نمونه هایی از احکام حکومتی

بحث در مورد حد و حدود اختیارات حکومت اسلامی عمدتاً عکس‌العمل نسبت به مسائلی بود که بعد از استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران به وجود آمد. در این مقطع اگرچه دولت و مجلس، تدوین قوانین لازم در حوزه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را که با احکام اسلام مغایرتی نداشت و نیازها و مشکلات جامعه را مرتفع می‌ساخت در اولویت کاری خود قرار داده بود. با وجود این، بعضی از قوانین که از نظر کارشناسان برای حل مشکلات کشور ضروری قلمداد می‌شد با احکام فقهی موجود ناسازگار بود و از نظر عده‌ای از فقها خلاف شریعت محسوب می‌شد. از جمله این قوانین می‌توان به قانون اصلاحات ارضی، قانون کار و دسته‌ای از اقدامات دولت که حقوق فردی افراد را محدود می‌ساخت رانام برد که با مخالفت

جدّی گروهی از فقها، از جمله فقهای شورای نگهبان، که مسئولیت منطبق ساختن قوانین بر شریعت را بر عهده داشتند، روبه‌رو شد. به همین منظور مسئولان اجرایی کشور از امام خمینی(ره) درخواست کردند راه‌حلی برای حل این بن‌بست‌ها ارائه کنند. در واقع، آنها از امام پرسیدند که اگر مصالح اجتماعی، ضرورت اجرای قانونی را سبب شود که با احکام شرعی موجود ناسازگار است، چاره جویی کردند. صریح‌ترین مباحث در این باره را می‌توان در نامه‌های امام خمینی در اوایل سال‌های دهه ۱۳۶۰ مشاهده کرد. این مباحث با نامه وزیر کار وقت به امام آغاز شد. در همان ایامی که قانون کار تصویب شده توسط مجلس شورای اسلامی، در شورای نگهبان بررسی می‌شد، وزیر وقت کار و امور اجتماعی طی نامه‌ای از ایشان استفسار کردند: «آیا می‌توان برای واحدهایی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی مانند: آب، برق، تلفن، سوخت، ارز، مواد اولیه، بندر، جاده، اسکله، سیستم اداری، سیستم بانکی و غیره به نحوی از انحا استفاده می‌نمایند، اعم از اینکه این استفاده از گذشته بوده و استمرار داشته باشد و یا به تازگی به عمل آید، در ازای این استفاده شروطی الزامی را مقرر نمود؟» (امام خمینی، ۱۳۸۵، صحیفه امام، ۴۳۰/۲۰). در واقع این پرسش درباره ملزم کردن کارفرمایان به انجام دادن بعضی از امور (همچون تعیین ساعت کار، بیمه کردن کارگران و...) بود که دولت به منظور تدوین قانون کار مطرح کرده بود، اما عده‌ای از فقها اعتقاد داشتند که از نظر شرعی و بر اساس احکام اولیه، دولت حق ندارد چنین الزامی را در قانون قرار دهد. به همین دلیل وزیر کار برای رفع این مشکل با دادن پیشنهادی (مبنی بر مشروط کردن استفاده از امکانات عمومی به قبول این الزامات) خواستار پاسخ امام خمینی شد. امام خمینی در پاسخ به این پرسش، فراتر از پیشنهاد وزیر کار اعلام فرمود: «در هر دو صورت چه گذشته و چه حال، دولت می‌تواند شروط الزامی را مقرر نماید». (امام خمینی، ۱۳۸۵، صحیفه امام، ۴۳۰/۲۰). به دنبال فتوای امام، دبیر شورای نگهبان نامه‌ای به شرح زیر خطاب به امام نوشت: «از فتوای صادره از ناحیه حضرتعالی که دولت می‌تواند در ازای استفاده از خدمات و امکانات دولتی و عمومی شروط الزامی مقرر نماید، به طور وسیع بعضی اشخاص اظهار نموده‌اند که دولت می‌تواند هرگونه نظام اجتماعی، اقتصادی، کار، عائله، بازرگانی، امور شهری، کشاورزی و غیره را با استفاده از این اختیارات جایگزین نظامات اصلی و مستقیم اسلام قرار دهد و خدمات و

امکاناتی را که منحصر به او شده است و مردم در استفاده از آنها مضطر یا شبه مضطر می‌باشند وسیله اعمال سیاست‌های عام و کلی بنماید و افعال و تروک مباحه شرعیه را تحریم و یا الزام نماید. بدیهی است در امکاناتی که در انحصار دولت نیست و دولت مانند یک طرف عادی عمل می‌کند یا مربوط به مقرر کردن نظام عام در مسائل عامه نیست یا مربوط به نظام استفاده از خود آن خدمت است جواز این شروط مشروع و غیر قابل تردید است، اما در امور عامه و خدماتی که به دولت منحصر شده است به عنوان شرط مقرر داشتن نظامات مختلف که قابل شمول نسبت به تمام موارد و اقشار و اصناف و اشخاص است موجب این نگرانی شده است که نظامات اسلام از مزارعه — اجاره — تجارت عائله و سایر روابط به تدریج عملاً منع و در خطر تعویض و تغییر قرار بگیرد و خلاصه استظهار این اشخاص که می‌خواهند در برقرار کردن هرگونه نظام اجتماعی و اقتصادی، این فتوا را مستمسک قرار دهند به نظر آنها باب عرضه هر نظام را مفتوح نموده است. بدیهی است همان‌طور که در همه موارد نظر مبارک راهگشای عموم بوده در این مورد نیز رافع اشتباه خواهد شد. (امام خمینی، صحیفه امام، ۱۳۸۵، ۴۳۴/۲۰-۴۳۵). امام در پاسخ به دبیر شورای نگهبان نوشتند: «دولت می‌تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند با شروط اسلامی، و حتی بدون شرط، قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد. و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است، و اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار ذکر شده است ندارد. بلکه در «انفال»، که در زمان حکومت اسلامی امرش با حکومت است، می‌تواند بدون شرط یا با شرط الزامی این امر را اجرا کند و حضرات آقایان محترم به شایعاتی که از طرف استفاده‌جویان بی‌بندوبار و یا مخالفان با نظام جمهوری اسلامی پخش می‌شود اعتنایی نکنند که شایعات در هر امری ممکن است». (امام خمینی، صحیفه امام، ۱۳۸۵، ۴۳۵/۲۰).

حکم میرزای بزرگ شیرازی در قضیه تحریم تنباکو.

امام راحل در این باره نیز می‌فرماید:

حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود.... (امام خمینی، ۱۴۲۳، ولایت فقیه، ۱۴۹...).

حضرت امام(ره) پیش از انقلاب حکم صادر نمودند:

حکم به حرمت تقیه در راه مبارزه با طاغوت، تحریم روابط سیاسی-تجاری مسلمانان با اسرائیل؛ تحریم قراردادهای سرمایه داری آمریکایی با ایران.(امام خمینی، بی تا، صحیفه نور، ۴۰/۱) امام خمینی در کتاب (البیع)، قیام و اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی را واجب کفایی و برعهده فقهای عادل می داند و می نویسد: فان وفق احدهم بتشكيل الحكومة يجب على غيره الاتباع. (امام خمینی، بی تا، البیع، ۲/۴۶۶-۴۶۵). اگر فقیهی، موفق به تشکیل حکومت اسلامی شد، بر دیگر فقهاء واجب است که از او پیروی کنند. حکم حکومتی جایگاه مناسبی در میان متفکران از فقهای شیعه داشته و دارد؛ هر چند آن بزرگان در طول تاریخ قبل از انقلاب اسلامی ایران به خاطر بسته بودن دستشان در امر حکومت، به طور کامل و درست نتوانستند این مهم را در مواقع مورد نیاز بکار برند؛ ولی خوشبختانه به طور کلی دخالت علماء در امر مربوط به حکومت و اجتماع کاملاً ترک نشده و ما در سالهای قبل از انقلاب «یعنی در صد سال قبل از انقلاب» شاهد موضع گیری های قاطع و کارگشای مراجع عظام بودیم به عنوان مثال می توان به حکم تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی اشاره کرد؛ همچنین تحریم گرفتن شناسنامه از سوی مرحوم آیت الله آقا میرزا صادق آقای تبریزی اعلی الله مقامه که هنگام اجباری کردن گرفتن شناسنامه از سوی رژیم پهلوی جهت تشرف به مکه فرمودند «نه شناسنامه بگیرید و نه به حج بروید». (حیدری، ۱۳۷۴، ۲۷/۳) حکم مرحوم میرزا تقی شیرازی به جهاد بر علیه استعمارگران. در این زمینه نیز سخن امام چنین است:

مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد داده اند البته اسم آن دفاع بود و همه علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود. (امام خمینی، ۱۴۲۳، ولایت فقیه، ۱۷۲). جلوگیری حکومت اسلامی ایران از حج و تعطیل آن به مدت سه سال به دنبال اعمال ناشایست حکومت آل سعود. (امام خمینی، ۱۳۸۵، صحیفه نور، ۸۷/۲۱). تحریم حج از جانب

امام خمینی (ره) برای چند سال را می توان حکم حکومتی و قانونی قلمداد نمود که امری واجب، موقتاً حرام شمرده شده بود؛ هر چند حج از امورات واجب و بزرگ اسلام است لکن نرفتن به حج به خاطر مصالح اسلام مهمتر بود. (هاشمی، بی تا، ۲/ ۸۱۲). دستور پذیرش قطعنامه و آتش بس در جنگ تحمیلی میان ایران و عراق از سوی امام خمینی در سال ۱۳۶۷. امام (ره) قبول قطعنامه و آتش بس رامساله بسیار تلخ و ناگوار به حساب می آورد و دلیل این امر رامصلحت نظام و کشور و انقلاب بیان می کنند. (امام خمینی، ۱۳۸۵، صحیفه نور، ۹۲/۲۱). حکم امام راحل در مورد ارتداد سلمان رشدی، که دستور قتل ایشان را صادر نمودند. به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن تنظیم و چاپ و منتشر شده است، هم چنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند، از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آنان را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید، و هر کس در این راه کشته شود شهید است انشاءالله ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد، ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد. (امام خمینی، ۱۳۸۵، صحیفه نور، ۶۸۲/۲۱).

نتیجه گیری

حکم حکومتی مجموعه دستوراتی است که توسط حاکم جامعه اسلامی در جهت تامین مصالح عمومی با در نظر گرفتن شریعت صادر می شود. فقه سیاسی شامل مجموعه قواعدی می شود که عهده دار ایجاد نظم داخلی و همچنین تنظیم روابط کشور اسلامی با بین الملل است لذا این قواعد معین در حالت دستوری از جانب حاکم صادر، که حکم حکومتی نامیده می شود و واجب الاتباع است. فقه شیعه ضمن تاکید و تائید مساله حاکمیت مشروع، دستورات حکومتی را مورد اهمیت ویژه ای قرار داده است. حاکمیت مشروع از یک طرف شرعاً و عقلاً مورد تائید است و از طرف دیگر مورد تایید عمومی جامعه اسلامی می باشد. حکم حکومتی صادره از ولی فقیه به عنوان جانشین معصوم (ع) در دوران غیبت به گونه ای است که از یک طرف براساس قواعد و قوانین شرع مقدس است و از طرف دیگر در جهت هدایت و تأمین حوایج

مردم می باشد که در مجموع تأمین کننده مصلحت عمومی جامعه اسلامی می باشد و تفاوتی ندارد که امور داخلی جامعه اسلامی رامشمول شود و یا در ارتباط با جامعه بین الملل باشد، زیرا که اصل انطباق با موازین اسلامی و تأمین مصلحت عمومی مسلمین است. از آنجا که پس از زعامت معصوم(ع) در دوران غیبت خلا وجود حکومت مستقل برای جامعه اسلامی به وجود می آید این مسئولیت در دروران غیبت به عهده فقها جامع شرایط قرار گرفته است. اگرچه قبل از شکل گیری جمهوری اسلامی بحث حکم حکومتی به دلیل نبود شرایط برای حاکمیت کمتر تجلی یافته است اما فقیهانی نظیر میرزای شیرازی در همان شرایط نداشتن حاکمیت مستقل، دستورات حکومتی صادر نموده اند و به دلیل این که فقیهان حاکمیت شرعی در دوران غیبت دارند و جانشین معصوم (ع) به حساب می آیند. بنابراین فقیه حاکم، برای ایجاد نظم در امور داخلی و تنظیم امور جامعه اسلامی با بین الملل حکم حکومتی صادر می کند، از آن جا که دستورات حکومتی ایشان برای حفظ نظام و مصلحت کشور در سطح داخلی و بین الملل است واجب الطاعه می باشند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم .
۲. ابراهیمی، م . ۱۳۷۲. اسلام و حقوق بین الملل ، تهران : نشر همت .
۳. اسلامی، ر، ۱۳۸۷، اصول فقه حکومتی، قم: پژوهشگاه علوم.
۴. اشرفی، ح، ۱۳۸۹ش، بررسی سیر تاریخی و مبانی ولایت فقیه، تهران، شهر دنیا.
۵. افتخاری، ا، ۱۳۸۴. ش، مصلحت و شریعت، تهران : گام نو.
۶. امین، ح ، ۱۳۷۴ ش، حاکمیت در فقه شیعه و سنی، تهران : کیهان.
۷. انصاری، م، بی تا، مکاسب، قم: انتشارات علامه.
۸. ایزدهی، س، ۱۳۸۷، نظارت بر قدرت در فقه سیاسی ، قم : پژوهشگاه علوم اسلامی.
۹. جعفریان ، ر . ۱۳۸۰. دین و سیاست . قم : نشر بوستان کتاب قرآن .
۱۰. جوادی آملی، ع، ۱۳۷۹ ش، ولایت فقیه ، قم: نشر اسراء.
۱۱. جمعی از مولفان، بی تا، مجله فقه اهل بیت، قم: موسسه دایرة المعارف فقه اسلامی، ج ۱۹- ۲۰.
۱۲. حرعاملی، م، ۱۴۰۹ . ش، وسائل الشیعه، قم : موسسه آل البيت، ج ۱۱.
۱۳. حرعاملی، م، بی تا، القواعد والفوائد، قم: مکتبه المفید، ج ۱.
۱۴. حائری، ک، ۱۳۷۷ . ش، فصلنامه علوم سیاسی، بی جا.

۱۵. حیدری، م. ۱۳۷۴. مجموعه مقالات مسائی مستحدثه، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۳.
۱۶. خلخالی، م، ۱۴۲۲، حاکمیت در اسلام، مترجم جعفر الهادی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. دشتی، م، ۱۳۸۴، نهج البلاغه، قم: انتشارات دارالعلم.
۱۸. رضائیان، ع. ۱۳۸۲، مبانی مدیریت رفتار سازمانی. تهران: نشر سمت.
۱۹. ساور سفلی، م، ۱۳۸۴، حکم حکومتی در سیره نظری و عملی قم: دفتر نشر معارف.
۲۰. شکوری، ا. ۱۳۷۷. فقه سیاسی اسلامی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۱. صدر، م، ۱۳۸۹ق، اقتصادنا، بیروت: دارالفکر، الطبعة الثالثة.
۲۲. صدوق، م، ۱۴۱۳، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی ج. ۳.
۲۳. صرامی، س، ۱۳۸۰ش، احکام حکومتی و مصلحت، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت.
۲۴. طباطبایی، م، بی تا، بررسی های اسلامی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات.
۲۵. طباطبایی، م، ۱۳۴۱ش، بحثی درباره ی مرجعیت و روحانیت، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۶. طباطبائی، م، بی تا، فراهایی از اسلام، تهران: انتشار جهان آرا.
۲۷. طوسی، م، ۱۳۷۸. المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۱. تهران: المکتب المرتضوی.
۲۸. طوسی، ا، ۱۴۰۷ق، تهذیب الاحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج. ۱.
۲۹. طوسی، ا، ۱۳۹۰. ق، استبصار، قم: دارالکتب الاسلامیه، ج. ۴.

۳۰. علوی، ه. [بی تا]. فی السیاسه الاسلامیه. بیروت: صحاری الصحافه و النشر برادیسٹ.

۳۱. عمید زنجانی، ع، ۱۴۲۱ ق، فقه سیاسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ج ۱ و ۲.

۳۲. عمید، زنجانی، ع، ۱۳۸۳، درآمدی بر فقه سیاسی، بی جا، بی نا.

۳۳. فیرحی، د، ۱۳۸۹ ش، نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران: انتشارات سمت